

دولت حافظ

نرگس جهان*

در اصطلاح لغوی، واژه «دولت» معمولاً به معنی ثروت و حکومت می‌آید. دکتر معین در ذیل کلمه «دولت» آورده است:

”۱- دولت: گشتن از حالی به حالی (غم)؛ ۲- گردش نیکبختی مال و پیروزی از شخصی به دیگری؛ ۳- اقبال و نیکبختی؛ ۴- گروهی که بر مملکت حکومت می‌کنند از وزیران و رئیس مملکت؛ ۵- مملکت و کشور (خواه پادشاهی و خواه جمهوری)؛ ۶- اتفاق حسن و آن عنایت ازلی باشد.“

دولت‌خانه : قصر سلطنتی، کوشک، خانه سعادت.

دولت‌خواه : نیک‌خواه، خیرخواه.

دولت‌خواهی : نیک‌خواهی، خیراندیشی.

دولت‌سرا(ی) : کاخ سلطنتی، قصر.

دولتمند : سعادت‌مند، بختیار، توانگر، مالدار، غنی.

دولتی : منسوب به دولت، ملی، کارخانه‌های دولتی، ابنیه دولتی، کارمند

اداره دولتی، جمع دولتیان.“

حسن عمید مؤلف فرهنگ فارسی عمید در ذیل واژه دولت می‌نویسد:

”دولت «دولة» (د - ل آنچه که به گردش زمان و نوبت از یکی به دیگری برسد. گردش نیکی بود از کسی. دارایی، ثروت، مال و در اصطلاح سیاست، زمان

* استاد زبان فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. محمد بن منور: اسرارالتوحید، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۳۱۴.

سلطنت و حکومت بر یک کشور و نیز هیئت وزیران، نخست وزیر و وزیران او، دول جمع“.

ولی در اصطلاح کنونی واژه «دولت» به معنی حکومت بکاربرده می‌شود. غلام حسین صدری افشار، نسرین حکمی و نسترن حکمی در فرهنگ فارسی امروز در ذیل کلمه «دولت» می‌نویسند:

”دولت/دولت‌ها؛ دول/: ۱. مجموعه نهادها و سازمان‌هایی که برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و اداره کارهای یک کشور را بر عهده دارد.

۲. شاخه اجرایی این مجموعه؛ گروه کوچکی از افراد که در یک زمان مقام‌های اجرایی کلیدی را در دست دارند و مسؤول اداره و نظارت بر کارهای عمومی هستند؛ هیئت دولت؛ کابینه، ۳. هیئت رهبری سیاسی یک کشور، مال و ثروت.

دولت خواهی : هواداری از دولت

دولت خواه : خیر خواه

دولتی : مربوط یا منسوب به دولت“.

در لغت‌نامه دهخدا در ذیل کلمه دولت آمده است:

«[دل] مأخوذ از تازی، ثروت و مال، نقیض نکبت - مال اکتسابی و موروثی. مال

- مال و ظفر را دولت بدان سبب گویند که دست به دست می‌گردد. ثروت و

مکنت و نعمت».

دهخدا در بیان معنی دولت، ابیات زیر را از حافظ نقل کرده است:

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد، شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

*

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول رسد به دولت وصل تو کار من به اصول

*

دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل کار جهان این همه نیست

حافظ در بعضی ابیات، از واژه «نودولتان» استفاده کرده و مضمون آفرینی می‌کند. دهخدا، کلمه «نودولتان» را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«نودولتان: تازه به‌دوران رسیده، نو کیسه، نو خاسته».

نیز در این معنی، بیت زیر را از حافظ نقل کرده است:

یا رب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

آنان که تازه به‌مال و مقام می‌رسند، به‌کبر و نخوت مبتلا می‌شوند. معمولاً این نوع افراد، در جامعه پسندیده نیستند. حافظ نیز در بیت مزبور اظهار ناراحتی کرده است و از خدا آرزو می‌کند که این اشخاص را دوباره به‌حالت اول خود برگرداند.

فرهنگ عمید نیز، بیت مزبور حافظ را در ذیل واژه «نودولت» نقل کرده است. دهخدا اضافه می‌کند که:

«واژه «دولت»، همچنین به‌معنی اقبال و بخت و سعادت و بهره‌مندی به‌کاربرده می‌شود. نیز نقیض کامگاری، کامرانی، شادکامی، بخت، طالع، شانس، بخت‌خوش، به‌روزی، نیکبختی، بختیاری، گردش نیکی، نوبت غنیمت، خوشبختی، گردش زمانه به‌نیکی و ظفر و اقبال به‌سوی کسی و در فارسی خوش‌عنان، نیک عهد، فیروز، بلند بالا، برنا، سرشار، پایدار، پهلو دار، جاوید، جاودان، جاودانه، بی‌زوال، پایدار، پا در رکاب، تندرست و کامگار از صفات دولت است و در محل سپاس گویند به‌دولت او، از دولت او، مثل از اقبال او و با اقبال او و با لفظ آمدن و راندن و یافتن و داشتن و آخر شدن و خفتن نیز آمده و استعاره است. گردش زمانه به‌نیکی و اقبال، نقیض نکبت باشد».

دهخدا در توضیح همین معنی، ابیات زیر را از حافظ آورده است:

دولت صبح آن شمع سعادت پرتو باز پرسید خدا را که پروانه کیست

در بیت مذکور و در بیت ذیل، حافظ واژه «دولت» را به‌معنی خوشبختی و اقبال آورده است:

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

کلمه مرکب «دولت تیز»:

خار در صحبت گل دولت تیزی می‌راند گل چو بر باد شد آن دولت خار آخر شد
 دهخدا کلمه مرکب «دولت تیز» را این گونه توضیح می‌دهد:
 «اقبالی که مردم را یکایک به مرتبه بلند رساند. کنایه از دولتی که یکایک زیاده از
 استعداد به کسی رسد و چنان دولت، سریع الزوال می‌باشد و صاحب این دولت
 را تیز دولت و نو دولت می‌گویند».

دولت مستعجل: حافظ در بیت زیر از کلمه مرکب «دولت مستعجل» به معنی دولت
 تیز و دولت زودگذر استفاده کرده است.

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
 دهخدا در این باره توضیح می‌دهد: «دولت مستعجل»، اقبال و بخت زودگذر.
 نیز بیت بالا را، در توضیح این معنی نقل کرده است.

ذوالنور، بیت مذکور را این طور شرح می‌دهد:

«فیروزه بو اسحاقی: فیروزه منسوب به معدن نیشابور. در نیشابور چند کان فیروزه
 هست، یکی از آنها را بو اسحاقی گویند. اینجا اشاره دارد به شاه شیخ ابواسحاق اینجو،
 پادشاه فارس که به دستور امیر مبارزالدین محمد مظفری کشته شد. امیر مبارزالدین، شاه
 شیخ ابواسحاق را تسلیم فرزندان امیر حاجی که به دستور شاه ابواسحاق کشته شده بود،
 کرد تا به انتقام خون پدر او را بکشند؛ پسر کوچک، سید امیر حاجی موسوم به امیر
 قطب‌الدین سر او را به دو ضرب شمشیر از تن جدا ساخت».

حافظ نیز در بیت بالا به این موضوع اشاره می‌کند.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، صوفی بزرگ و عارف با کمال و از بزرگترین و
 معروفترین شاعران سرزمین ایران است که در قرن هشتم هجری قمری در شهر شیراز
 می‌زیسته است. او از سایه پدری محروم بود ولی در کنف حمایت مادر بودن، او را
 به خمیرگیری و کسب معاش و سواد واداشت. پس از خمیرگیری، جاذبه علوم شرعی و
 ادبی او را به مجالس علما و ادبای شیراز می‌کشاند. داستانی که در بی‌اعتنایی و
 بی‌پروایی حافظ شیرازی نسبت به تیمور در ادبیات جهان شهرتی دارد، مکالمه‌ای است
 بین حافظ و تیمور گورکان. در وقت ورود امیر تیمور گورکانی به شیراز و قتل
 شاه منصور، خواجه حافظ در حیات بود. خواجه را احضار کرد و گفت: با آنکه من اکثر

ربع مسکون را به ضرب شمشیر مسخر کرده‌ام، تو سمرقند و بخارا را که فی‌الحقیقت وطن مألوف من است به‌خال هندویی بخشیده‌ای؟ خواجه فرمود که از این حاتم بخشی‌ها است که با این فقر و مسکنت می‌گذرانم. آن بیت در دیوان حافظ این طور آمده است:

اگر آن ترک شیرازی به‌دست آرد دل ما را

به‌خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

مسلم است که زبان تکیه گاه اندیشه و تفکر انسانی است که به‌مرور زمان و مکان و با کاربرد کلمات، اصطلاحات و ترکیبات، اندیشه انسان را به‌اوج فکر می‌رساند. علاوه بر این نشان می‌دهد که یک شاعر و یا یک نویسنده بزرگ چطور از یک کلمه در معانی مختلف استفاده می‌کند. همین‌طور واژه «دولت» است که شاعری بی‌اعتنا به‌دنیا و ما فیها، مانند حافظ از آن در شعر خود نه تنها استفاده کرده بلکه مضمون آفرینی هم کرده است و سخن خویش را با یک نوع تازگی عنوان می‌کند. به‌عقیده حافظ هیچ بهتر از لطف سخن و طبع سلیم نیست و به‌خود تلقین می‌کند که اگرچه از سیم و زر هیچ در دست ندارد اما باید که قناعت بکند و از خداوند متعال سپاسگزاری بکند چون او دولت سخن دارد:

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش

چه به‌از دولت لطف سخن و طبع سلیم

قضیه طوفان و ساختن کشتی توسط نوح در ادبیات فارسی، مضامین لطیف و تازه و شیرینی پدیدآورده است. در ادبیات فارسی «کشتی نوح، مظهر پناهگاه و نجات‌بخش است».

در احادیث از قول پیامبر^(ص) آمده است که:

«مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ کسی که بر آن سوار شود نجات می‌یابد و آنکه منصرف شد غرق می‌شود».

حافظ در بیت زیر، از تلمیح کشتی نوح استفاده می‌کند. او «دولت کشتی نوح» را، نشانه بخت و اقبال بلند می‌داند که انسان به‌سبب داشتن آن از همه حوادث جهان در امان می‌ماند.

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت
 در شعر حافظ هم کشتی نوح، مظهر پناهگاهی است که او را از حوادث جهان در
 امان می‌دارد و این پناهگاه مایه خوشبختی و سعادت‌مندی نیز است. حافظ در این بیت
 به دو مطلب اشاره می‌کند: ابتدا به شکست خوردن شاه محمود از شاه شجاع و ورود شاه
 شجاع به شهر شیراز؛ دوم به نجات آخرت و عقبی و حدیث قدسی رسول اکرم صلی الله
 علیه و آله و سلم که طبق آن، هر که حبل اسلام را استوار بگیرد در امان می‌ماند.
 با توجه به بیت بالا، می‌توان گفت که حافظ با به‌کاربردن واژه «دولت» نه تنها
 مضمون آفرینی می‌کند بلکه مضمون را وسعت هم می‌بخشد.

بیت دیگر:

چشم بد دور کز آن تفرقهات باز آورد طالع نامور و دولت مادرزاد
 دولت مادرزاد: اقتدار و توانایی طبیعی و جبلی است. در بیت مذکور حافظ به‌دوره
 خواجه جلال‌الدین اشاره کرده است. معمولاً حافظ از واژه «دولت»، به اقتدار شاهان
 زمان خود اشاره می‌کند:

بیت دیگر:

سحرم دولت بیدار به‌بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
 در این بیت دولت به معنی بخت و اقبال آمده است و واژه «بیدار» صفت بخت و
 دولت است. تلمیح خسرو شیرین در شعر صنعت ایهام دارد. یکی آن خسرو که
 محبوب شیرین است در مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی. دوم صفتی است که در
 رفتار و کردار پسندیده و کامل است. در این بیت، سحر که مظهر نور و روشنی و
 خوشبختی است و دولت که آن هم نشانه خوشبختی است. سوم خسرو شیرین که
 محبوب شیرین است و در وقت صبح برای بازدید شیرین به‌بالین او آمده است که
 نشاندهنده کردار و رفتار خوب اوست. دوم این که می‌گویند، خوابی که در وقت سحر
 می‌بینند راست باشد. یعنی خسرو، محبوب خود شیرین را در حالت بیداری و حقیقت
 دیده است.

در بیت زیر، حافظ خواهان دولت از مرغ همای و سایه او است. زیرا قدما مرغ
 همای را موجب سعادت و خوشبختی می‌دانستند و به عقیده ایشان سایه اش بر سر

هرکسی بیفتد او را خوشبخت می‌کند و برعکس آن سایه زاغ و زغن بدبختی می‌آورد. حافظ هم مانند شعرای دیگر مرغ همای را مظهر خوشبختی می‌داند و زاغ و زغن را مورد بدبختی. او واژه «دولت» را در همین معنی به‌کار برده است. می‌گوید:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود
حافظ نیکبختی و اقبال را حاصل قضا و قدر می‌داند. او فکر می‌کند که سعادت‌مندی و خوشبختی فیض ربّانی است. هرکه از این فیض در ازل فیض‌یاب شده است تا ابد با مراد زندگی می‌کند:

در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود
در این بیت، حافظ واژه «دولت» را به معنی خوشبختی و کامرانی آورده است.
در سال ۷۵۰ هجری قمری امیر مبارزالدین، محمد بن علی ملقب به خواجه قوام‌الدین را به وزارت و تربیت پسر خود شاه شجاع انتخاب کرد. وقتی شاه شجاع جلوس کرد او را به وزارت خویش گزید. حاجی قوام‌الدین مربی و سرپرست حافظ بود. حافظ بارها در ابیات مختلف، اسم مربی خود را با عزت و احترام می‌برد. در بیت زیر از کلمه دولت استفاده کرده و برای خوشبختی حاجی قوام‌الدین دعا می‌کند. ابتدا در مصرع اول سه بار از خواجه قسم می‌خورد. اول قسم جان خواجه، دوم از حق قدیم وی و سوم از عهد درستش. و بعداً در مصرع دوم دعاگوی خوشبختی وی است. حافظ در این بیت واژه «دولت» را به معنی خوشبختی آورده است.
به‌جان خواجه و حق قدیم و عهد درست

که مونس دم صبحم دعای دولت تست
ولی در بیت زیر با این‌که خوشبختی و سعادت را با نظر جسمانی در آغوش نمی‌بیند باز هم جان خویش را بر در آستانه دوست نثار می‌کند:
به‌تن مقصرم از دولت ملازمت ولی خلاصه جان خاک آستانه تست
حافظ گوشه چشم را برای خوشی دوست وقف کرده و اختصاص داده است:
بی‌خیالش مباد منظر چشم زانکه این گوشه خاص دولت اوست
از این بحث نتیجه‌گیری می‌توان کرد که حافظ در هر سه بیت بالا کلمه «دولت» را به معنی خوشی و نیکبختی آورده است.

حدیث معروفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که معمولاً در کتب صوفیان و عرفا به این ترتیب روایت شده است:

«الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ» از این حدیث مقام «فقر» را اشاره کرده‌اند. نیز در قرآن کریم آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»!

در لغت، فقر از کلمات عربی و مصدر است به معنی تنگدستی، تهی‌دستی و ناداری ولی در اصطلاح صوفیان نیازمندی به‌خداي تعالی و بی‌نیازی از خلق است [و آن مرتبه‌ای شریف و والاست و بنده باید از همه چیز بگسلد و روی به‌خدا کند که غنی مطلق است].

فقر در نظر صوفیان از مقامات مهم و قابل توجه به‌شمار می‌رود و عبارت است از نیازمندی به‌باری تعالی و بی‌نیازی از غیر او.

و فقیر واقعی، فقر را ظاهر نمی‌کند. او به‌مقام فقر رسیده و فقط نیازمند به‌حق است. معلوم است که اسلام آن‌گونه بی‌چیزی و تهی‌دستی مسلمان را نمی‌پسندد. و در حدیث دیگر آمده که «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يُكُونَ كُفْرًا» نزدیک است که فقر به‌کفر بینجامد. در رساله قشیریه آمده است:

درویشی شعار اولیا بود و پیرایه اصفیا و اختیار حق سبحانه و تعالی خاصگان خویش را از اتقیا و انبیا علیهم السلام. و درویشان، گزیدگان خدایند از بندگان او و موضع رازهای او... و درویشان صابر، همشینیان خدای باشند در قیامت [و چنین خبری نیز آمده است از رسول (ص)].

حافظ در ابیات زیر به‌همین موضوع اشاره می‌کند و فقر را که در نزد صوفیان یکی از مهم‌ترین مقام‌ها است به‌دولت فقر و درویشی که صفت درویشان است تعبیر کرده است:

دولت فقر خدایا به‌من ارزانی دار

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

*

دولتی را که نباشد غم از آسیب و زوال بی تکلف بشنو دولت درویشان است

*

دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار

گوشه تاج سلطنت می شکند گدای تو

*

روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم

در لباس فقر کار اهل دولت می کنم

محبت، سومین حال از حالات صوفیان است. به گفته قشیری:

”محبت به زبان علما ارادت بود، و مراد قوم (عرفا) به محبت ارادت نیست؛ زیرا که ارادت به قدیم تعلق نگیرد، الا آنکه حمل کنند بر ارادت تقرّب بدو، جلّ جلاله و تعظیم او را... اما محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او، چنانکه رحمت وی ارادت انعام بود. پس رحمت خاص تر بود از ارادت، و محبت خاص تر بود از رحمت...”^۱

به گفته یکی از پیران: ”محبت مستی ای بود که خداوند وی با هوش نباید الا به دیدار محبوب؛ و آن مستی که به وقت مشاهدت، آن را وصف نتواند کرد“.

مصباح الهدایه، برای محب صادق چند علامت ذکر کرده است که به اختصار عبارت

است از:

”اول این که در دل، محبت دنیا و آخرت نبود؛ هر حسن که بر او عرضه کنند بدان التفات ننماید؛ وسایل وصول محبوب را دوست دارد و مطیع باشد... محبوب را در جمیع اوامر و نواهی طاعت دارد؛ در هر آنچه اختیار کند رضای محبوب منظور باشد...”^۲

”بسیاری از این علامات در باب عشق و معشوق نیز گفته می شود؛ و در حقیقت محبت سرآغازی است برای که در اشراق و عرفان اشراقی، جایگاه اساسی و

۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن: رساله قشیری؛ ترجمه از ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان

فروزانفر، انتشار بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ه.ش، ص ۴-۵۵۲.

۲. کاشانی، عزالدین محمود: مصباح الهدایه، تصحیح جلال الدین همایی، ص ۱۰-۴۰۶.

مهمی دارد...^۱“

مرحوم استاد فروزانفر، درباره توجّه حافظ به عشق چنین گفته است:
 ”هریک از مشایخ صوفیان، بنیاد کار و طریقت خود را بر کسب یکی از مقامات
 و پایداری در تحقق بدان یا سیر در یکی از احوال و مراقبت آن نهاده‌اند... و
 برخی از مشایخ راستین، عشق و داد را پایه ترقّی و کیمیای سعادت شمرده‌اند
 که سردهسته آنان مولانا جلال‌الدین و خواجه حافظ می‌باشند...“^۲
 حافظ در بیت زیر به همین عشق اشاره می‌کند و با وجود پیری به سبب این عشق،
 جوان بخت جهان می‌شود:

قدح پر کن که من از دولت عشق جوان بخت جهانم گرچه پیرم
 کلمه پیر در لغت به معنی کهنسال و سالخورده و در اصطلاح اهل تصوّف، مرشد،
 رهبر، پیر طریقت و انسان کامل است و پیر مغان انسان کامل و رهبر روحانی می‌باشد.
 حافظ آرزومند یک انسان کامل و پیشوای روحانی است. چون او خیال می‌کند که
 در این دنیا انسان کامل شدن مشکل است و بقیه امور آسان است. او می‌گوید:
 دولت پیر مغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
 وقتی که حافظ از همه یاران و همنشینان جدا می‌شود آن موقع آستانه دولت خدا
 پناهگاه اوست. در بیت زیر حافظ از کلمه «دولت» خانه و منزل معنی گرفته است.
 یاران همنشین همه از هم جدا شدند ماییم و آستانه دولت پناه تو
 شعر حافظ لسان‌الغیب از شیرینی و لطف از کمال معنی و جذابیت خاص برخوردار
 است و مانند این مقوله: «هرچه از دل می‌خیزد بر دل می‌ریزد» بر دل‌های خوانندگان و
 شنوندگان تأثیر شدیدی می‌گذارد و بر جان‌ها اثر می‌کند. شعر حافظ علاوه بر جنبه
 عرفانی، از خصوصیات گوناگونی سرشار است که یکی از آنها صنایع شعری است.
 به قول دکتر سید ضیاء‌الدین سجّادی:

۱. سجّادی، سید ضیاء‌الدین: مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوّف، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ص ۷-۳۶.
 ۲. ”سعدی‌نامه، سعدی و سهروردی“، مقاله بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۲۶ ه.ش، ص ۸۳،
 به‌حواله دکتر سید ضیاء‌الدین سجّادی، ص ۱۹۹.

”او بیش از هر صنعت از صنایع بدیعی، لفظی و معنوی و از ایهام و تناسب استفاده کرده و به همه شاعران و نویسندگان پیش از خود نظر داشته است. همچنین در شعر حافظ، بیش از همه، صنعت ابداع به چشم می‌خورد که: طبع تعریف قدما از خصوصیات هر سخن عالی است. در این صفت اکثر صنایع بدیعی در شعر بدون تکلف و تصنع می‌آید. حافظ تمام اصطلاحات و رموز تصوف و عرفان را به‌بهترین و لطیف‌ترین عبارت بیان کرده و سخن را به حد اعجاز رسانده است“^۱.

با این که حافظ شیرین سخن از کلمه «دولت» در معانی مختلف استفاده کرده است باز رعایت صنایع بدیعی، لفظی و معنوی را از دست نداده است. در اشعارش بیشتر واژه «دولت» را به صورت اضافه تشبیهی به کار برده است. مثلاً:

«دولت فقر» خدایا به من ارزانی دار

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

*

سحرم «دولت بیدار» به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

*

«سمند دولت» اگر چند سر کشیده رود ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید

در ابیات مذکور «دولت فقر»، «دولت بیدار»، و «سمند دولت»، اضافه تشبیهی است که واژه دولت به «فقر»، به «بیدار»، و به «سمند» تشبیه شده است.

در بیت زیر، حافظ کلمات مترادف آورده است:

بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد دولت، خیر ز راز نهانم نمی‌دهد

بخت و دولت کلمه‌های مترادف‌اند. دوم در دنیای حسن، دهان کوچک و غنچه گونه مورد پسند بوده است و به همین دلیل برای بخت و دولت، پیدا کردن آن مشکل می‌شود.

در بیت زیر حافظ «دولت» را این گونه به کار برده:

تا غنچه خندان، دولت به که خواهد داد ای شاخ گل رعنا از بهر که می‌رویسی

۱. سجادی، سید ضیاء‌الدین: مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۶-۱۹۵.

در اینجنا، غنچه خندان استعاره از لب و دهان معشوق است.
 دولت، به معنی خوشبختی و خوش نصیبی آمده است.
 در این بیت گل رعنا، گل دوآتشه را گویند که یک طرف آن سرخ و طرف دیگر
 زرد باشد، یعنی که دولت و خوشبختی به هرکسی نمی‌رسد. این هم مانند عطایای دیگر
 خداوند است و حافظ می‌خواهد ببیند که سعادت بوسه دادن دهان معشوق را خداوند
 نصیب چه کسی خواهد کرد.
 حافظ، حافظ قرآن بود. او معتقد است که همه نعمت‌های خداوند که نصیب وی
 شد، از دولت قرآن است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
 هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
 هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک
 این تنعم که من از دولت قرآن کردم
 حافظ شهرت خود را در دنیای شعر به‌یمن دولت منصور شاهی می‌داند:
 به‌یمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار
 فهرست ابیاتی که حافظ در غزل از واژه «دولت» استفاده کرده است:
 تعالی الله چه دولت دارم امشب که آمد ناگهان دلدارم امشب

*

صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب
 فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب

*

حافظ بر آستانه دولت نهاده سر
 دولت در آن سر است که با آستان یکیست

*

به‌جان خواجه و حق قدیم و عهد درست که مونس دم صبحم دعای دولت توست

*

وصل تو اجل را ز سرم دور همی‌داشت از دولت هجر تو کنون دور نمانده است

*

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم
دولت در این سرا و گشایش در این درست
*

مرا ذلیل مگردان به شکر این نعمت که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت
*

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
*

بی خیالش مباد منظر چشم ز آنکه این گوشه خاص دولت اوست
*

دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی تکلف بشنو دولت درویشان است
*

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
*

به تن مقصرم از دولت ملازمت ولی خلاصه جان خاک آستانه تست
*

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم، ورنه
رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست
*

گفتم ای مسند جم جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت
*

صبح دولت طلوع طلعت اوست شام ظلمت نشان ظلمت اوست
*

چشم بد دور کز آن تفرقه است باز آورد طالع نامور و دولت مادرزاد
*

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تو اش هست کنون باد به دست

*

کلاه دولت خسرو کجا به چشم آید که خاک کوی شما عزت کلاه من است

*

آن شب قدر که گویند اهل خلوت امشب است

یا رب این تأثیر دولت از کدامین کوب است

*

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

*

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو باز پرسید خدا را که به پروانه کیست

*

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

*

گفتم دعای دولت او ورد حافظ است گفت این دعا ملایک هفت آسمان کنند

*

یا رب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند

*

بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد دولت خبر ز راز نهانم نمی دهد

*

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

*

هاتف آن روز بهمن مژده این دولت داد که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

*

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او ز آنکه با زاغ و زغن سپهر دولت نبود

*

باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز قصه غصه که در دولت یار آخر شد
*

در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود
*

گر دولت وصال خواهد دری گشودن سرها بدین تخیل بر آستان توان زد
*

دارم امید برین اشک چو باران که دگر برق دولت که برفت از نظرم باز آید
*

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل
که چرخ این سکه دولت به دور روزگاران زد
*

سمند دولت اگر چند سر کشیده رود ز همرهان به سر تازیانه یاد آرید
*

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود
*

طایر دولت اگر باز گذاری بکند یار باز آید و با وصل قرار ی بکند
*

نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاهست بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد
*

هر آن کو خاطر مجموع و یار نازنین دارد
سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد
*

وفا از خواجگان شهر با من کمال دولت و دین بوالوفا کرد
*

از چنگ منش اختر بد مهر به در برد آری چه کنم دولت دور قمری بود
*

فلک غلامی حافظ به طلوع کند که التجا به در دولت شما آورد
*

تنش درست و دلش شادباد و دولت خوش که دست دادش و یاری ناتوانی داد

*

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست دیگری گو برو و نام من از یاد بیر

*

این یک دو دم که دولت دیدار ممکنست دریاب کار دل که نه پیداست کار عمر

*

عمر عزیز همدم من باش یک دمی تا خوش شود به دولت وصل تو کار من

*

به یمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار

*

خوش دولتی ست خرم و خوش خسرو کریم

یارب ز چشم زخم زمانش نگه دار

*

غرض کرشمه حُسن است ورنه حاجت نیست

جمال دولت محمود را به زلف ایاز

*

به فرزند دولت گیتی فرور شاه شجاع که هست در نظر من جهان حقیر متاع

*

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

*

الا ای دولت طالع که قدر وصل می دانی

گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش

*

اگر به کوی تو باشد مرا جمال وصول رسد ز دولت وصل تو کار من به حصول

*

روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم در لباس فقر کار اهل دولت می کنم

*

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش
چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

*

قدح پر کن که من در دولت عشق جوان بخت جهانم گرچه پیرم

*

باز آی ساقیا که هوا خواه خدمتم مشتاق بندگی و دعاگوی دولتتم

*

دورم به صورت از در دولت سرای دوست لیکن به جان و دل ز مقیمان حضرتتم

*

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

*

ای مه صاحب قرآن از بنده حافظ یاد کن تا دعای دولت آن حُسن روز افزون کنم

*

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک این تنعم که من از دولت قرآن کردم

*

ای گلبن جوان بر دولت بخور که من در سایه تو بلبل باغ جهان شدم

*

حافظ جناب پیر مغان جای دولتست من ترک خاک بوسی این در نمی کنم

*

از یمن شاه و دولت رندان پاکباز پیوسته صدر مصطبه ها بود مسکنم

*

من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا بنده معتقد و چاکر دولت خواهم

*

کو فرصتی که خدمت پیر مغان کنم وز پند پیر دولت خود را جوان کنم

*

تا سایه مبارکت افتاد بر سرم دولت غلام من شد و اقبال چاکرم

*

سایهٔ دولت فتد بر سر عالم بسی گر بزند مرغ ما بال و پری در جهان
*

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن
*

ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست آنجا بمال چهره و حاجت بخواه ازو
*

نمی‌کند دل من میل زهد و توبه ولی به‌نام خواجه بکوشیم و فرّ دولت او
*

دولت فقربین که چون از سر فقر و افتخار
گوشهٔ تاج سلطنت می‌شکند گدای تو
*

گر دیگرت بر آن در دولت گذر بود بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو
*

دلا دایم گدای کوی او باش به‌حکم آنکه دولت جاودان به
*

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند که خفته‌ای تو در آغوش بخت خواب زده
*

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما سایهٔ دولت برین کنج خراب انداختی
*

در مذهب طریقت خامی نشان کفرست آری طریق دولت چالاکی است و چستی
*

مسند فروز دولت، کان شکوه و شوکت برهان ملک و ملت، بونصر بوالمعالی
*

سحرم هاتف میخانه به‌دولت خواهی گفت باز آی که دیرینهٔ این درگاهی
*

تا غنچهٔ خندان، دولت به‌که خواهد داد ای شاخ گل رعنا از بهر که می‌روی
*

ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند دولت احمدی و معجزه سبحانی

*

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد جهد کن که از دولت داد عیش بستانی

ابیاتی که حافظ از واژه «دولت»، در قصاید به کار برده است

بعد از آن که حافظ از مراحل سیر و سلوک گذشته و به مقام عرفان رسید، مورد توجه بزرگان زمان قرار گرفت. شاهان و وزیران او را مورد تحریم و تکریم قرار می دادند. حافظ نیز بسیاری از آنان را ستوده است. از میان آنان شاه شجاع (م: ۷۸۶ هـ.ق)، شاه منصور (م: ۷۹۵ هـ.ق)، سلطان احمد بن شیخ اویس ایلکانی (۸۱۳-۷۸۴ هـ.ق) که شاه بغداد بود، ابواسحق اینجو که در سال ۷۵۸ هجری قمری مقتول شد، حاجی قوام الدین محمد صاحب عیار (م: ۷۵۵ هـ.ق) کلانتر شیراز و وزیر شاه شجاع بود، حاجی قوام الدین حسن تمغامی (م: ۷۵۴ هـ.ق)، امیر مبارزالدین و جلال الدین که وزیر شاه شجاع و از ممدوحین حافظ شیراز بودند. حافظ در اشعارش، از آنان نیز یاد کرده است. در قصیده‌ای که او در مدح شاه شجاع سروده است، از واژه دولت به معنی حکومت و سلطنت و ثروت استفاده کرده است:

اعظم جلال دولت و دین آنکه رفتنش دارد همیشه توسن ایام زیران

یا این بیت:

تو شاکری ز خالق و خلق از تو شاکرند تو شادمان به دولت و ملک از تو شادمان

یا این بیت:

تو آفتاب ملکی و هر جا که می روی چون سایه از قفای تو دولت بود روان

ولی در بیت زیر، دولت به معنی ثروت آمده است:

آستانت موضع دولت نه اکنونست و بس دارد این قصر معلی نقش تاریخ قدم

در مدح حاجی قوام سرود:

قوام دولت و دینی محمد بن علی که می درخشده از چهره فرّ یزدانی

طراز دولت باقی ترا همی زبید که همتت نبرد نام عالم فانی

در همه ابیات بالا، واژه «دولت» به معنی سلطنت و حکومت آورده شده است. نیز

حافظ در رباعی زیر از کلمه دولت در معنی حکومت استفاده کرده است:

نی دولت دنیا به ستم می‌آرزد نی لذت هستی به الم می‌آرزد
نی هفت هزار سال شادی جهان با محنت پنج روزه غم می‌آرزد

*

باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم

واژه «دولت» که در قطعات حافظ به کار رفته است:

ای آصف^۱ زمانه ز بهر خدا بگوی با آن شهی که دولت او بود باد بر مزید
حافظ در این بیت کلمه «دولت» را به معنی حکومت و سلطنت آورده است. باید
گفت که لطف سخن و طبع سلیم حافظ چنین دولتی است که در مقابل این، دولت سیم
و زر، ارزشی ندارد:

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

اجمالاً باید گفت که واژه «دولت» در شعر حافظ به چهار معنی به کار رفته است.
اول، به معنی سعادت، بخت نیک، خوشبختی و طالع سعد. مثلاً:

دارم امید برین اشک چو باران که دگر برق دولت که برفت از نظرم باز آید

*

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود
دوم، کلمه «دولت» را به معنی دستگاه، جاه و مکتب و اقتدار آورده است. مانند بیت

زیر:

فلک غلامی حافظ به طوع کند که التجا به در دولت شما آورد

*

یا رب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان

که این همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

سوم، به معنی سیاست امروز یعنی هیئت حاکمه و رجال سیاست آورده است.

مانند:

مسند فراز دولت، کان شکوه و شوکت برهان ملک و ملت، بونصر بوالمعالی

۱. آصف، وزیر عماد بن محمود قطب‌الدین بود.

چهارم، به معنی مدد و یمن و همّت و غیره. مانند بیت زیر:

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول رسد به دولت وصل تو کار من به اصول

نتیجه بحث اینکه حافظ از واژه دولت در غزلها، قصیدهها و قطعهها و رباعیات خویش استفاده کرده، گاهی به صورت تلمیح، گاهی به صورت تشبیه و گاه به صورت کنایه و استعاره و از این کلمه معانی مختلفی برداشت کرده است.

به قول فرهنگ واژه‌نامه حافظ، حافظ ۸۶ بار از کلمه «دولت» در شعر خود استفاده کرده است. در حالی که این درست نیست، چون از بررسی بالا و از فهرستها که راقم سطور جدا جدا برای هر غزل، قصیده، قطعه و رباعی آورده است می‌توان دید که حافظ در غزل ۸۷ بار، در قصاید ۹ بار، در رباعیات ۱ بار و در قطعات ۱ بار از این واژه استفاده کرده است.

بنابراین کاربرد کلمه «دولت» در دیوان حافظ مجموعاً به ۹۸ بار می‌رسد. ممکن است که این تعداد بیشتر هم می‌باشد.

منابع

۱. سجّادی، سید ضیاءالدین: مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوّف، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، دانشگاهها (سمت)، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
۲. قشیری، عبدالکریم بن هوازن: رساله قشیریه؛ ترجمه از ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشار بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ه.ش.
۳. کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، نشر هما، ۱۳۶۷ ه.ش.
۴. محمّد بن منور: اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات محمّد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.